

حکایت‌های تاریخ بیهقی با نگاهی بینامتنی

دکتر عفت نقابی

استادیار دانشگاه تربیت معلم تهران

احمد بهزادی

سعید پورعظیمی

دانشجویان کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت معلم تهران

چکیده

حکایت از جمله شگردهایی است که نویسندگان و شاعران برای بازگفتن گفتارها و پندگرفتن از آنها به کار می‌برند. توصل به تاریخ گذشتگان برای تثبیت سخن، لازم به نظر می‌رسد و ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی (۳۸۵-۴۷۰ ه.ق) از زمره‌ی تاریخ نگارانی است که توانسته رویدادهای زمان خود را لمس کرده و بوسیله‌ی بازآفرینی حکایت‌های تاریخی و ارتباطی که بین حوادث می‌یابد نتیجه‌ای دلخواه را به مخاطب انتقال دهد. او با استفاده از تکنیک بازگشت به گذشته و این همانی‌کردن که در این میان بیشتر ذهن او به دوره‌ی عباسیان باز می‌گردد، تناسبی بین حوادث گذشته و دوره‌ی خود می‌یابد تا به مخاطب هم اهمیت حادثه را نشان دهد و هم حقیقتی را که شاید با خواندن تنها برهه‌ای از تاریخ، تاریک بماند؛ آشکار سازد. بدین معنی که کنار هم نشان دادن حوادث مشابه قدرت تحلیل را در ذهن بر می‌انگیزد تا مخاطب خود را در گذشته فرض کند یا زمان گذشته را اینک ببیند. در نتیجه هر حادثه‌ای جایگاه خاص دارد و قیاس بین دو دوره‌ی گذشته و حال است. با دقت در تاریخ بیهقی باید اذعان داشت بیست و پنج حکایت در ضمن روایت اصلی آمده است که به گونه‌ای همسو با حادثه‌ی تاریخی است که پیش از حکایت می‌آید. این حکایت‌ها را می‌توان به دو گروه خواننده‌ها و شنیده‌ها تقسیم کرد.

این نوشتار می‌کوشد تا حوادث تاریخی موجود در حکایات را با نگاهی بینامتنی به برخی کتب تاریخی پیش از بیهقی همچون: تاریخ طبری، مروج الذهب، تاریخ یعقوبی و اخبار الطوال بررسی کند و در ضمن

حکایت‌ها به انطباق آنها با حوادث در تاریخ بیهقی پردازد. همچنین بازتاب رویدادهای تاریخی را در حکایات ببیند؛ که دخل و تصرف بیهقی در آنها چگونه بوده است. واژه‌های کلیدی: حکایت، تاریخ، بیهقی، حکایت‌های تاریخی، بینامتنیت.

درآمد

رفتار انسان در گذر زمان تکرار می‌شود و حوادث مشابهی را به وجود می‌آورد که شاید در ذهن‌های هم فکر، یکسان به نظر رسد. کسانی رویدادها را به چشم و خیال خود می‌بینند و روایت می‌کنند. بیهقی از جمله ی مورخانی است که تاریخ خود را بر مبنای دیده‌ها و شنیده‌ها نگاشته است.

واژه‌ی حکایت به معنای افسانه، سرگذشت، بیان حال، قصه، داستان، حدیث، اندرز و گاهی نیز سخن بیهوده، نشان‌دادن و شباهت‌داشتن است. حکایت، نقل کلمه‌ای است از موضعی به وضع دیگر بدون آنکه حرکت یا صیغهی کلمه تغییر کند... و مقصود حکایت، معنی است (دهخدا: ۱۳۷۳، ذیل حکایت). در زبان عربی ساخت‌های متعددی با معانی متفاوت ذیل ریشه‌ی «حکی» آمده است از جمله: سخن چینی کردن، شبیه شدن، تقلید کردن، مثل چیزی را آوردن، استوار داشتن، محاکات و روایت کردن (المنجد: ۱۹۸۶ و لسان العرب ۱۹۹۷، ذیل حکای). حکایت یا قصه معادل انگلیسی Tale و Cont فرانسوی است، به معنی نقل شفاهی مطالب و مضامین روایت‌گونه‌ی کوتاه یا بلندی است که بیشتر بر حوادث خلق‌الساعه مبتنی است و به نیت پندآموزی و به قصد سرگرم کردن افراد نقل می‌شود (عباسی: ۱۳۸۷).

از زمانی که حکایتی از اخبار گذشتگان وارد تاریخ بیهقی می‌شود ارتباطی میان این تاریخ با تواریخ دیگر یا روایت مورخان آنها صورت می‌گیرد. هنگامی که متنی در تماس با متنی دیگر قرار می‌گیرد؛ نوعی رابطه میان متن اول و متن دوم ایجاد می‌شود که در واقع به شناخت متن اول کمک می‌کند. این امر میان‌متونی خوانده می‌شود (احمدی: ۱۳۸۵، ۷-۳۲۶). احتمالاً نخستین بار، ژولیا کریستوا در سال ۱۹۶۰ در ترجمه‌ی تعبیر میخائیل میخائیلوویچ باختین از «منطق گفتگویی» (dialogism) که آن را در سال ۱۹۳۰ ابداع کرده بود؛ اصطلاح بینامتنیت (intertextualit) را به کار برد. البته این بدان معنا نیست که او برای اولین بار چنین مفهومی را ارائه کرده است. صفوی می‌نویسد که اصطلاح مناسبات بینامتنی را نخستین بار صورت-گرایان روس به‌ویژه ویکتور شکلوفسکی در مقاله‌ی «هنر به مثابه‌ی تمهید» متأثر از منطق مکالمه یا گفت‌و-گویی باختین مطرح کردند. (ساسانی: ۱۳۸۳) گراهام آلن در تشریح دیدگاه نظریه‌پردازان معاصر، سرانجام با

زدن حرف آخر متن را چیزی جز بینامتن نمی‌داند: «نظریه‌پردازان امروز متن‌ها را خواه ادبی خواه غیر ادبی فاقد هر نوع معنای مستقل می‌دانند. متن‌ها چیزی هستند که نظریه‌پردازان اکنون آن‌ها را بینامتنی می‌دانند. آنان ادعا می‌کنند کنش خواندن در شبکه‌ای از روابط متنی فرو می‌گردد. تفسیر کردن یک متن و کشف معنا یا معنای آن ردیابی این روابط است. بنابراین خواندن به فرایند حرکت میان متن‌ها و معنا به چیزی تبدیل می‌شود که بین یک متن و تمام متن‌های دیگری که به آن‌ها ارجاع می‌دهد و ربط پیدا می‌کند؛ وجود داشته و از متن مستقل بیرون و وارد شبکه‌ای از روابط بینامتنی می‌شود (آلن: ۱۳۸۰، ص ۵). رویکردهای مختلفی به بررسی عوامل تاثیرگذار در معنای متن می‌پردازند. یکی از آن‌ها رویکرد بینامتنی است که همه‌ی عوامل بافتی و فرهنگی را در نظر می‌گیرد. می‌توان گفت بینامتن‌ها می‌توانند از این قرار باشند: اشخاص، رخدادها، آثار و بخشی از متن‌ها یا آثار دیگری که در نوشته‌ها به شکل نقل قول‌ها ظاهر می‌شوند؛ ارجاع به بخشی از یک متن، مستلزم ارجاع به خود یک متن است. ارجاع به یک شخصیت نیز به متنی که آن شخصیت در آن به‌کار رفته است و ارجاع به یک حادثه، ارجاع به اشخاص را نیز در پی دارد.

درباره‌ی تاریخ بیهقی، پژوهش‌های مختلفی با رویکردهای گوناگون صورت گرفته است اما از جمله تحقیقاتی که در زمینه‌ی حکایات تاریخ بیهقی انجام شده است؛ دو مقاله در یادنامه‌ی بیهقی با عناوین **تاریخ بیهقی یا آینه‌ی عبرت و توجیه تمثیل‌های تاریخ بیهقی** آمده است. در مقاله‌ی اول تنها به جنبه‌ی پند و اندرز گرفتن حوادث اشاره شده است. از دومین مقاله، این نتایج بدست آمد که مقایسه‌ی همه جانبه‌ی است بین یک رویداد تاریخی که موضوع تاریخ بیهقی است و حادثه‌ای که در گذشته اتفاق افتاده و بیهقی با درایت و وقوف کامل، واقعه‌ی گذشته را از منابع ثقه و با قلم سحر خویس نقل و با مسایل روز خویش تطبیق داده و سرانجام خواننده را به فکر و استنتاج واداشته است. تعداد این تمثیل‌های تاریخی، هشت داستان ذکر شده و داستان‌ها و حکایات کوتاه دیگر در مقام مقایسه بیان نشده؛ زیرا بیشتر گویای اوضاع و احوال زمانه است. مقاله‌ای دیگر در همین یادنامه با عنوان **بررسی تاریخ بیهقی و آثار مورخان دوره‌ی سلجوقی** آمده که در آن به مقایسه‌ی اطلاعات تاریخی در تاریخ بیهقی و کتب تاریخی دوره‌ی سلجوقی پرداخته شده است (یاحقی: ۱۳۸۸). در مقاله‌ای دیگر با عنوان **میان‌متونی در تاریخ بیهقی** به بررسی همکناری روایت اصلی (تاریخ) با روایات فرعی (حکایت تمثیلی) پرداخته شده است. در این میان، روایات فرعی حدوداً نوزده حکایت دانسته شده و نسبت آن‌ها با پاره-روایت‌های ماقبل سنجیده شده است. نویسنده با تکیه بر اصل مشابهت و با ایجاد مجاورت و همکناری روایت اصلی با حکایات فرعی، کوشیده است تمثیلی برای روایات اصلی بیابد (دادخواه

تهرانی: ۱۳۸۳). والدمن بر این باور است که دو کارکرد به هم پیوسته برای حکایات فرعی می‌توان برشمرد: تاکید پیوسته بر ارزش‌های اخلاقی، گسترش یک داستان و ارائه‌ی روایت‌های مغایر و متفاوت از یک موضوع در ارتباط با روایت اصلی. به نظر او بیهقی بدین دلیل از این حکایات‌ها استفاده می‌کند تا اندیشه‌هایی را که مایل نیست در روایت اصلی خود بگنجانند؛ در آنجا مطرح کند (والدمن: ۱۳۷۵، صص ۱۱۷-۱۱۱).

با بررسی دقیقتر حکایات این نکته آشکار می‌گردد که حکایات فرعی، دعوت خواننده به اندیشیدن و قیاس وضعیت فعلی با اوضاع گذشته است؛ با این تفاوت که روایت اصلی به لحاظ زمانی به خواننده نزدیکتر و حکایات‌ها دورتر از اوست. بازآفرینی حکایات تاریخی، بر پایه‌ی تداعی معانی است؛ که هم رابطه‌ی بینامتنی میان تواریخ ایجاد می‌کند و هم معانی ضمنی از جمله: پند و اندرز و عبرت را به مخاطب می‌نمایاند. با نگاهی بینامتنی به حکایات‌های تاریخ بیهقی دریافته می‌شود که برخی از حوادث تاریخی درون حکایت‌ها به شکل مستقیم و غیرمستقیم با روایت اصلی تاریخ ارتباط دارد و با ساختار و بافت تازه‌ای در متن به حیات خود ادامه می‌دهد. بیهقی با خواندن تواریخ گذشته به ایجاد رابطه‌ی بینامتنی دست می‌زند و البته حوادث تاریخی را به نام خود مصادره می‌کند. در کنار جریان روایت اصلی تاریخ، سلسله‌ای از روایات و حکایات وجود دارد. این قبیل پاره-روایت‌ها یا پاره-متن‌ها به این دلیل فرعی خوانده می‌شوند که در حیطه‌ی هدف اصلی بیهقی یعنی روایت مقطع خاصی از تاریخ نمی‌گنجد و اغلب حاشیه‌ای بر روایت اصلی هستند. به این اعتبار، روایات مربوط به سبکتگین به‌رغم ماهیت تاریخی به سبب عدم داشتن نقش تعیین‌کننده‌ای در جریان روایت اصلی نمی‌توانند در تقسیم بندی این نوشتار قرار بگیرند.

واژه‌ی **حکایت** در تاریخ بیهقی مترادف سخن گذشتگان و حوادث آنها، گفتن، شرح، توضیح و گاهی شباهت آمده است: «بوده است درجهان مانند این»، «و این جزع ناکردن راست بدان ماند که عمرلیث کرد» و با واژه‌های **حدیث**، **قصه**، **تاریخ**، **اخبار** و در دو جا با **افسانه** و **مقامه** همراه شده است: «و این افسانه‌ای است با بسیار عبرت...»، «و هرکسی که این مقامه بخواند بچشم خرد و عبرت اندرین باید نگریست نه بدان چشم که افسانه است تامقرر گردد که این چه بزرگان بوده‌اند» (بیهقی: ۱۳۸۴، صص ۲۷۳، ۲۳۴، ۲۱۲).

بیهقی، غرض از آوردن حکایات را آراسته‌کردن تاریخ و دانستن می‌داند که «بسیار عجایب در پرده است» (همان، ص ۲۴۶)، «تا هر کسی که خرد دارد و همتی با آن خرد یار شود و از روزگار مساعدت یابد و پادشاهی وی را برکشد حلیت سازد تا به تکلیف و تدریج و ترتیب جاه خویش را زیادت کند و طبع خویش

را بر آن خو نهد که چون توان رسید بلکه همت گمارد تا بدان درجه و بدان علم برسد...» و «فایده کتب و حکایات و سیر گذشته این است که آنرا بتدریج برخوانند و آنچه نباید و بکارآید بردارند» و «نام نیکو یادگار ماند» (همان، صص ۳۹ و ۳۰۸).

یاد این نکته واجب می‌آید که بعضی حکایات را به دلیلی خاص آورده است و خود آنها را نقل می‌کند که ذیل هر حکایت آورده خواهد شد.

ارسطو در بخش سوم «فن شعر»، شیوه‌های روایت را دو نوع می‌داند: *روایت راوی* و *شخصیت‌های داستان* (نشان دادن، گفتن) (مقدادی: ۱۳۷۸، ص ۲۶۲). شیوه‌ای که بیهقی در روایت بکار می‌گیرد نزدیک به نمایشنامه نگاری یا نشان دادن است: استفاده از گفتگو، توصیف صحنه‌ها و جزئیات، حالت‌های درونی شخصیت‌ها با بکارگیری ابزار زبانی و ادبی و رعایت لحن (فراست به فرودست یا بالعکس و...). بیهقی با تلفیق عناصر داستانی و تاریخی در پی بازسازی تاریخ و آفرینش آن به گونه‌ای هنری است. او همواره در تاریخ هنرمندانه‌ی خود، به دنبال شبیه سازی مبتنی بر واقعیت است که از این نگاه این تاریخ شباهتی به رمان تاریخی پیدا می‌کند؛ اما با توجه به تجربه‌های تاریخ می‌توان به تبیین و تحلیل پدیده‌های تاریخی در تاریخ بیهقی پرداخت و به این باور رسید که تاریخ بیهقی با تکیه بر تجربه‌های تاریخی، یک کتاب تاریخ است. بیهقی، اخبار گذشتگان را دو قسم می‌داند: «یا از کسی نباید شنید یا از کتابی نباید خواند». در مورد اول، فرد باید ثقه و راستگو باشد و خرد بر درستی آن خبر گواهی دهد. در استناد به تواریخ هم بادیدی ناقدانه هر قولی را که با ملاک‌های خویش درست می‌داند؛ نقل می‌کند. بر تاریخ‌هایی که خدمتکاران پادشاهان گذشته، نوشته و بنابر مصالح روزگار در آن‌ها زیادت و نقصان روا داشته‌اند، خرده می‌گیرد؛ مورخانی را هم که به شرح جنگ‌ها و پیروزی‌ها بسنده کرده‌اند؛ سخت ملامت می‌کند (بیهقی: ۱۳۸۸، ص پنجاه و دو).

با دقت در تاریخ بیهقی باید اذعان داشت که او بیست و پنج حکایت را در ضمن روایت تاریخ بیان می‌کند. غیر از حکایت بیست و پنجم که مربوط به خوارزم، شاه ابوالعباس و باب خوارزم که آن را به نقل خود از کتاب «مشاهیر خوارزم» ابوریحان نوشته است؛ باقی به گونه‌ای همسو با حادثه تاریخی است که پیش از حکایت می‌آید.

حکایت‌هایی را که بیهقی در ضمن تاریخ آورده است می‌توان به دو گروه خواننده‌ها و شنیده‌ها تقسیم کرد:

الف) خواننده‌ها :

۱. حکایت‌هایی که بیهقی خود اذعان دارد از کتب تاریخ خواننده است :

اخبار خلفا: حکایت در حدیث حشمت (ص ۳۱-۳۷)، حدیث ملطفه ها (ص ۳۷-۳۹)، ذکر حکایت افشین و خلاص یافتن بودلف از وی (ص ۲۱۳-۲۲۱)، در روزگار هارون الرشید، یک روز پس از برافتادن آل برمک بوالوزیر، دیوان صدقات و نفقات به من داد... (ص ۲۴۳-۲۴۴)، حکایت فضل برمکی و یحیی علوی و امیری خراسان بر علی ابن عیسی بن ماهان و تفصیل هدایای او (ص ۵۳۳-۵۴۳)، حکایت هارون الرشید با ابن سماک و ابن عبدالعزیز (تنها در این حکایت نام اخبار خلفای عباسیان آمده است / ص ۶۷۲-۶۷۸)، حکایت جعفر بن یحیی ابن خالد برمکی (ص ۸۸۸-۸۸۹).

اخبار سامانیان: قصه نصر احمد و علاج خشم خود (ص ۱۲۶-۱۲۸)، قصه امیر نوح سامانی (ص ۸۶۵-۸۶۸).
اخبار رؤسا: اشناس و اورا افشین خواندندی... (ص ۱۶۸-۱۶۹).

اخبار آل بویه: ابن بقیه الوزیر (... بیامده در کتاب تاجی که بواسحاق دبیر ساخته است / ص ۲۴۲-۲۴۴).

اخبار خوارزم: چنین نشست بوریحان در مشاهیر خوارزم... (ص ۹۰۷).

۲. حکایاتی که با لفظ **چنین خواندم و چنین آورده‌اند** آمده است بدون اشاره‌ای به منبع به نقل از خود بیهقی:

- حکایت فضل سهل ذوالریاستین با حسین ابن المصعب (ص ۱۶۹-۱۷۰).

- از حدیث حدیث شکاف در ذوالریاستین که فضل سهل را گفتند... قصه‌ای دراز بگویم تا اگر کسی نداند او را معلوم شود (ص ۱۷۰-۱۷۲).

- و بوده است در جهان مانند این که چون عبدال... زبیر رضی ال... عنهما بخلافت بنشست بمکه... چنان که آن اقاویص بشرح در تواریخ مذکور است (ص ۲۳۶-۲۴۱).

- به هرون الرشید جعفر را پسر یحیی برمک... (ص ۲۴۱-۲۴۳).

در قدیم الدهر مردی بوده است نام وی زبرقان ابن بدر (در عهد عمر خطاب / ص ۳۰۸-۳۰۹).

چنان خواندم که چون بزرجمهر حکیم از دین گبرکان دست برداشت... (ص ۴۲۵-۴۲۸).

چنان خواندم که مردی حامل ذکر نزدیک یحیی ابن خالد برمکی آمد... (ص ۵۲۵-۵۲۶).

الحکایه من عمر ابن اللیث الامیر بخراسان فی الصبر بوقت نعی ابنه (ص ۶۱۷-۶۱۹).

ب) شنیده ها:

حکایت‌هایی که از افراد ثقه یا خود شنیده یا با واسطه‌ای معتمد نقل کرده است. او این واسطه‌ها را برای جلب مخاطب قبل از هر مطلبی به طور مفصل معرفی و بدین وسیله بر صحت گفتار ایشان تأکید می‌کند:

- سرگذشت امیر عادل سبکتگین رضی ال..عنه که میان او و خواجه او که وی را از ترکستان آورد رفته بود و خواب دیدن امیر سبکتگین / حکایت کرد مرا شریف ابوالمظفر بن احمد بن ابی القاسم الهاشمی ملقب به علوی در شوال سنهٔ خمسین و اربعمائه و این بزرگ آزاد مردی است با شرف و نسب و فاضل و نیک شعر و قریب صدهزار بیت شعر است اورا در این دولت و پادشاهان گذشته... گفت بدان وقت که امیر عادل بخارا رفت تا با امیر رضی دیدار کند جد مرا احمد بن ابی القاسم بن جعفر الهاشمی را به نزدیک امیر بخارا فرستاد... و جدم گفت... (ص ۲۵۳-۲۵۶).

- حکایت امیر عادل سبکتگین با آهوی ماده و بچهٔ او و ترحم کردن بر ایشان و خواب دیدن / از عبدالملک مستوفی بیست شنیدم هم در سنهٔ خمسین و اربعمائه و این آزاد مردی دبیر است و مقبول القول و بکار آمده و در استیفا آیتی گفت... زعیمی بود بناحیت جالقان وی را احمد بوعمر گفتندی مردی بود پیر و سدید و توانگر... و این پیر دوست پدر من بود احمد بوناصر مستوفی روزی با پدرم می‌گفت و من حاضر بودم که امیر سبکتگین با من شبی حدیث می‌کرد و احوال و اسرار سرگذشتهای خویش باز می‌نمود پس گفت... (ص ۲۵۶-۲۵۸).

- حکایت موسی پیغمبر علیه السلام با برهٔ گوسپند و ترحم کردن وی بروی / چون پیر جالقانی این حکایت بکرد پدرم گفت سخت نادر و نیکو خوابی بوده است... که چنان خواندم در اخبار موسی علیه السلام که بدان وقت که شبانی می‌کرد... (ص ۲۵۸-۲۵۹).

- دنبالهٔ حکایت خوارزمشاه ابوالعباس / و من که بوالفضل بنشاپور شنودم از خواجه منصور ثعالبی مؤلف کتاب یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر و کتب بسیار دیگر و وی بخوارزم رفت و این خوارزمشاه را مدتی ندیم بود و بنام او چند تألیف کرد گفت که روزی در مجلس شراب بودیم و در ادب سخن می‌گفتیم حدیث نظر رفت... و بوریحان گفت روزی خوارزم شاه سوار شده شراب می‌خورد... (ص ۹۰۹).

تطبیق حکایت‌های بیهقی با تواریخ پیش از او:

تطبیق حکایت‌ها با برخی کتب تاریخی از جمله تاریخ طبری، مروج الذهب، اخبار الطوال و تاریخ یعقوبی و جایگاه آن‌ها در تاریخ بیهقی براساس سبقه‌ی زمانی ترتیب داده شده است تا دوره‌های

تاریخی حکایت‌ها و شیوه‌ی استفاده از آن‌ها بدست آید. در این میان، عنصر روایت در حکایت‌ها قابل تأمل است:

- اولین حکایت، مربوط به بزرگمهر و جریان گرویدن اوست به دین مسیحیت که در **مروج الذهب** یافت شد. مسعودی، بزرگمهر را به مدت دوازده سال وزیر خسرو پرویز می‌انگارد که او را به زندیقان ثنوی مذهب متهم کرد و دستور حبسش را داد. خسرو به بزرگمهر نوشت: «ثمره‌ی علم و نتیجه‌ی عقل تو این بود که درخور کشتن و سزاوار مجازات شدی» و بزرگمهر پاسخ داد: «اگر بخت با من بود از عقل خودم بهره ور می‌شدم و اکنون که بخت یار من نیست از صبر بهره‌گیرم اگر نیکی فراوان را از دست داده‌ام اما از بدی بسیار نیز آسوده شدم.» (مسعودی: ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۷۴) اما بیهقی به تسامح بزرگمهر را مسلمان کرده و وصیتی را به زبان او رانده و بر عیسی (ع)، صلوات الله گفته است. به نظر می‌آید که بیهقی عقیده‌اش را در دهان این حکیم گذاشته و فاجعه‌ی مرگ بزرگمهر را به نفع روایت اصلی خود مصادره کرده است.

- حکایت دوم، قیام عبدالله زبیر است که پس از ذکر بردار کردن حسنگ می‌آید. این واقعه و حکایت‌های آن، حدود بیست و پنج صفحه (ص ۲۲۱-۲۴۶) است که بیشترین حجم حکایت‌ها را به خود اختصاص می‌دهد. پس از توصیف حالت آوردن حسنگ به پای دار، بیهقی سر او را در ضیافت بوسهل نشان می‌دهد و همانند این، در به خلافت نشستن عبدالله زبیر به مکه در عهد عبدالملک مروان و حجاج یوسف است و مثله کردن او. روایت بیهقی در این بخش، به ابن واضح یعقوبی و طبری نزدیک می‌شود که آن را با تفصیل بیشتری نگاشته اند به ویژه گفتگوی عبدالله با مادرش اسماء، دخت ابوبکر صدیق. گویی بیهقی روایت ابن واضح را به زبان خود می‌گوید.^۱ مسعودی گفته‌ی اسماء را نیاورده؛ مگر در این زمینه که از پیامبر اکرم (ص) شنیده است که خطاب به حجاج می‌گوید: «از ثقیف دروغگو و هالکی برون شود دروغگو مختار بود و هالک کسی جز تو نیست» (مسعودی: ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۱۷). در روایت طبری سخن از کیفیت کشته شدن عبدالله زبیر آمده است و بعد از آن، ابن زبیر، پیش مادر خویش رفت، گفت و شنودی بین آن دو بود اما تفاوت در پاسخ دادن مادر به فرزند است. در روایت بیهقی، مختصری در توضیح چگونگی نشستن ابن زبیر است به مکه و اتفاقاتی که در آن ایام افتاده و پس از ایراد خطبه با یارانش، گفت و گوی او با مادرش یاد شده است.

^۱ . فیاض یادآوری می‌کند که در خطبه عبدالله زبیر با قوم خویش در تصحیح تاریخ بیهقی از تاریخ طبری، الکامل ابن اثیر و تاریخ یعقوبی بهره برده است (فیاض: ۱۳۸۳، ص ۲۳۹).

وجوه شباهت بین کشته شدن حسنک، ابن زبیر، مادر حسنک و اسماء، مشروعیت مذهبی برای حسنک ایجاد می‌کند. همچنان که بیهقی می‌نویسد: «واین قصه هر چند دراز است در او فایده‌ها ست و دیگر دو حال را بیاوردم که تا مقرر گردد که حسنک را در جهان یاران بودند بزرگتر از وی اگر بوی چیزی رسید که بدیشان رسیده بود بس شگفت داشته نیاید و دیگر اگر مادرش جزع نکرد و چنان سخن بگفت طاعنی نگوید که این نتواند بود که میان مردان و زنان تفاوت بسیار است و ربک یخلق مایشاء ویختار» (بیهقی: ۱۳۸۴، صص ۲۴۲-۲۴۳). این حکایت با توجه به شواهد در تاریخ بیهقی تنها روایتی است که با تاریخ بسیار هماهنگی می‌کند. به جز در گفتگوی ابن زبیر با مادرش، به نظر می‌رسد بیهقی به دلیل اشراف بر روان شخصیت‌های تاریخی‌اش، جزئیات درونی رفتار مادر حسنک را در مقابل اسماء قرار داده است که هم برای حسنک ارجاعی مطمئن قایل شود و هم حس مخاطب را در مقایسه‌ی این دو برانگیزد تا بتواند علاقه‌ی خود را نسبت به حسنک نشان دهد.

با تقابل پاسخ دو مادر نکات جالب توجه‌ی بدست می‌آید:

اسماء: «ای فرزند این خروج که تو بر بنی‌امیه کردی دین را بود یا دنیا را... پس صبر کن بر مرگ و کشتن و مثله کردن چنان که برادرت مصعب کرد که پدرت زبیر عوام بوده است و جدت از سوی من بوبکر صدیق رضی‌الله عنه و نگاه کن که حسین علی رضی‌الله عنهما چه کرد او کریم بود و بر حکم پسر زیاد عبیدالله تن در نداد... چون گوسپند را بکشند از مثله کردن و پوست باز کردن دردت نیاید» (همان، صص ۸-۲۳۷).

هنگام رفتن عبدالله به جنگ، بیهقی از زبان اسماء نوشته است: «دندان افشار با این فاسقان تا بهشت یابی چنان که گفتمی او را بیالوده خوردن می‌فرستد و البته جزعی نکرد چنان که زنان کنند... خبر کشتن بمادرش آوردند هیچ جزعی نکرد و گفت انا لله وانا الیه راجعون اگر پسر من چنین کردی نه پسر زبیر و نبسه‌ی بوبکر صدیق رضی‌الله عنهما بودی». پس از رسیدن این خبر به حجاج و گذراندن جسد پسر بر مادر تا چه گوید: «گاه آن نیامد که این سوار را از این اسب فرود آورند» (همان، صص ۲۴۱).

مادر حسنک: «مادر حسنک زنی بود سخت جگرآور چنان شنودم که دو سه ماه از او این حدیث نهان داشتند چون بشنید جزعی نکرد چنان که زنان کنند بلکه بگریست به درد چنان که حاضران از درد وی خون گریستند پس گفت بزرگا مردا که این پسر من بود که پادشاهی چون محمود این جهان بدو داد و پادشاهی چون

مسعود آن جهان و ماتم پسر سخت نیکو بداشت و هر خردمند که این بشنید بپسندید و جای آن بود» (همان، ص ۲۳۶).

تاکید بر ارتباط رفتار حسنگ وزیر و ابن زبیر قابل توجه است، حال اینکه علت به دار کشیدن هردو متفاوت بوده است. بیهقی از میان شخصیت‌های تاریخ، ابن زبیر را برگزیده و همان طور که از سخنان دو مادر پیداست زنجیره‌ای تشکیل شده در عرض هم: حسنگ- ابن زبیر- ابو بکر صدیق- امام حسین (ع). در این میان مثله کردن جعفر پسر یحیی برمکی، ابن بقیه الوزیر و زید ابن علی ابن حسین ابن علی (ع) را باید اضافه کرد. «در میانه‌ی این تاریخ چنین سخن‌ها از برای آن آرم تا خفتگان و بدنیا فریفته‌شدگان بیدار شوند و هر کس آن کند که امروز و فردا او را سود دارد» (همان، ص ۲۴۴). وجود این فشردگی در یک حادثه که شاید مثل آن تکرار شده باشد؛ نشانه اهمیت آن برای مورخ است تا آنجا که قیام زیدیه را نیز برای نمونه می‌آورد. استفاده کردن از معانی مشترک در لفظ‌ها و ترکیبات، ترتیب بیان حوادث، علاقه بیهقی را نسبت به حسنگ روشن می‌کند. پس از این مجموعه‌ی پشت هم از حکایت‌ها، ابیاتی از *ابن الانباری* و بیتی از *سدیف* نقل می‌کند: «واین حدیث بردار کردن حسنگ به پایان آوردم و چند قصه و نکته بدان پیوستم سخت مطول و مبرم درین تالیف و خوانندگان معذور دارند و عذر من بپذیرند و از من بگرانی فرانستند و رفتم برسرکار تاریخ...» (همان، ص ۲۴۶). نکته‌ی قابل تامل، نوع کاربرد جمله‌ی معترضه‌ای در بخش پایانی است: «حکم الله بینه و بین جمیع آل رسول و بینهم» حتی اگر این جمله برای زید بن علی نیز باشد؛ تاکید مقصود، در ضمن معنا به حسنگ باز می‌گردد.

- بخش سوم حکایات، مربوط است به هارون الرشید، محمد، مامون و آل برمک، همچنان که پیش از این آمد این بخش یازده حکایت را به خود اختصاص می‌دهد:

حدیث حشمت: پس از حرکت به ری و رسیدن خواجه بوسهل زوزنی گریخته از غزنین، نواختن امیر مسعود او را و استقبال امیر در دامغان از وی که از این به بعد بوسهل شبه وزیری شد. به دیهی در یک فرسنگی دامغان رکابداری پیش می‌آید گسیل کرده به زمان سلطان ماضی (محمود غزنوی) با آن نامه‌ی توقیعی و آن ملطفه‌های خرد به مقدمان لشکر و پسر کاکو و دیگران که پسر مامون عاق است... این رکابدار پنج شش ماه دیر آمده است. علت را می‌گوید و سپاه سالار خراسان حاجب غازی که از خبر مرگ سلطان محمود را آگاه شده و چون نامه رسید سوی او که خداوند (مسعود) از ری حرکت کرد دستوری داد تا به نزد امیر مسعود

آمد، ملطفه‌های خرد را که بونصرمشکان به او داد؛ در موم گرفته، بیرون می‌کند. بوسهل به دستور امیر می‌خواند همه به یک مضمون. امیر در جواب سعایت بوسهل و دیگران که: «واجب است این ملطفه‌ها نگاه داشتن تا مردمان آن را بخوانند و بدانند که پدر چه می‌سگالید و خدای عزوجل چه خواست و نیز دل و اعتقاد نویسندگان بدانند» پاسخی عاقلانه می‌دهد که به گفته‌ی بیهقی: «خردمندان چون بدین فصل رسند هر چند احوال و عادات این پادشاه بزرگ و پسندیده بود او را نیکوتر بدانند و مقررتر گردد ایشان را که یگانه روزگار بوده است». امیر می‌گوید: «چه سخن است که شما می‌گویید اگر بآخر عمر چنین یک جفا واجب داشت و اندر این او را غرض بود بدان هزار مصلحت باید نگریست که از آن ما نگهداشت و بسیار زلت بافراط ما در گذشته است و آن گوشمال‌ها مرا امروز سود خواهد داشت ایزد عز ذکره بر وی رحمت کناد که هیچ مادر چون محمود نزاید و اما نویسندگان را چه گناه توان نهاد که ماموران بودند و مامور را از فرمان‌برداری چه چاره است خاصه پادشاه و اگر دبیری را فرمائیم که چیزی نویس اگر چه استیصال او را در آن باشد زهره دارد که ننویسد و فرمود تا جمله‌ی آن ملطفه‌ها را پاره کردند و در آن کاریز انداختند و اسب براند و رکابدار را پنج هزار درم فرمود» (همان، صص ۲۹-۳۰).

وقتی که هارون الرشید از بغداد قصد خراسان کرد در طوس وصیت به فضل ربیع خواند: «هر چه بامن است از خزائن و زرادخانه و دیگر چیزها و غلامان و ستوران بجمله به مرو فرستی نزدیک پسر مامون که محمد را بدان حاجت نیست و ولیعهدی بغداد و تخت خلافت و لشکر و انواع خزائن او دارد... و چون از این فارغ شدی ببغداد شوی نزدیک محمد وزیر و ناصح وی باشی و آنچه نهاده‌ام میان سه فرزند نگاه داری و بدان که تو و همه خدمت‌کاران من اگر غدر کنی و راه بغی گیرید شوم باشد و خدای عزوجل نپسندد و پس یکدیگر بشوید، او همان شب گذشته شد. فضل به نزد محمد رفت و تلاش کرد که نام مامون را از ولایت عهدی بیاندازد «و آن قصه دراز است و غرض چیز دیگر است»؛ تا آنگاه که سر محمد را بریدند و مامون به بغداد رسید و کارخلافت قرار گرفت و فضل روی پنهان کرد و متواری شد و توسط عبدالله طاهر و وساطت او و صبری که فضل در صفه شادروانی و سرای بیرونی کرد در سرای اعیان جایی معین یافت. «این حکایت به پایان آمد و خردمند که در این اندیشه کند تواند دانست که این بزرگان روزگار بر چه جمله بودند» (همان، ص ۳۲).

حدیث ملطفه‌ها زمانی که مامون به مرو بود و طاهر و هرثمه در بغداد گروهی از مردم به مامون و گروهی به محمد نزدیک می‌شدند و ملطفه‌ها می‌نوشتند، مامون آنها را نگاه داشت پس از کشته شدن محمد، مامون به

بغداد رسید. خازنان آن ملطفه‌ها را که محمد نگاه داشته بود پیش مامون آوردند. مامون از وزیرش حسن بن سهل پرسید چه باید کرد؟ گفت: خائنان هر دو جانب را دور باید کرد. گفت: آنگاه در دولت کسی نمی‌ماند می‌روند و به دشمن می‌پیوندند. «ما هردو برادر بودیم هردو مستحق تخت‌ملک و این مردمان نتوانستند دانست که حال میان ما چون خواهد شد. بهتر آمد خویش را می‌نگریستند هر چند آنچه کردند خطا بود. چاکران را امانت نگاه می‌باید داشت و کسی برآستی زیان نکرده است. چون خدای عزوجل خلافت به ما داد، ما این فروگذاریم و دردی بدل کس نرسانیم. حسن گفت خداوند بر حق است در این رای بزرگ که دید و من بر باطم، چشم بد دور باد. پس مامون فرمود تا آن ملطفه‌ها بیاوردند و بر آتش نهادند تا تمام بسوخت و خردمندان دانند که غور این حکایت چیست هردو تمام شد و پس به سرتاریخ باز شدم» (همان، ص ۹-۳۸).

این حوادث که چرا هارون الرشید سوی ری رفت و چه کرد و وصیت او به فضل بن ربیع تنها شمه‌ای در تاریخ طبری آمده، معلوم می‌شود که بیهقی آن را بسط و گسترش داده است (طبری: ۱۳۷۵، ص ۵۳۳۳). او از زبان هارون، فضل، عبدالله طاهر - حاجب بزرگ مامون - سخن می‌گوید. تغییر زاویه‌ی دید از مهمترین ویژگی‌های روایت در این حکایت است که به اقتضای حال، بیهقی در آن دست برده است. طبری به طور مفصل حوادث مربوط به هارون، محمد و مامون را می‌آورد اما بیهقی بر آن قسمت از حوادث تکیه می‌کند که خود می‌خواهد و از دیگر مطالب در می‌گذرد. وارد شدن در چگونگی رفتار و گفتار شخصیت‌ها از ویژگی‌های بارز در این حکایت است؛ تا آنجا که در ملطفه‌ی کوچک فضل برای عبدالله و سخن عبدالله به ماموران با رعایت لحن کوچک به بزرگ به تصویر کشیده شده است. «گناه مرا امیرالمومنین ببخشید و فرمود به خدمت درگاه باید آمد...» (بیهقی: ۱۳۸۴، ص ۳۳) «بنده فضل ربیع به حکم فرمان آمده است... بر آن جمله که فرمان بود او را در سرای بیرونی جای کردم و به پایگاه نازل بداشته در پیش آمدن فرمان چیست» (همان، ص ۳۶).

شبه حدیث ملطفه‌ها در تاریخ یعقوبی برای عبدالملک مروان آمده است (یعقوبی: ۱۳۶۶، ص ۲۱۳) که احتمال خلط تاریخی می‌رود. همچنین نامی از مامون و ملطفه‌ها در روایت طبری هم نیست؛ اما در مورد حدیث حشمت شرحی دارد که به صورت مختصری در تاریخ بیهقی آمده است.

دیگر حکایت هارون با ابن‌اسماک و ابن‌العزیز (بیهقی، ۱۳۸۴: صص ۶۷۸-۶۷۲). فضل سهل ذوالریاستین با حسین بن‌المصعب و در اینکه ذوالریاستین که فضل سهل را گفتند. (همان، صص ۲-۱۷۰) البته حکایت‌های فرعی که در ضمن حکایت عبدالله زبیر آمده - پس از بر افتادن آل برمک را می‌توان نام برد که تنها برای

یادآوری است. حکایت فضل بن سهل با حسین مصعب در منابع تاریخی یافت نشد. در زمان مامون که فضل با پدر طاهر حسین مصعب عتاب کرد و جواب حسین مصعب به مزاج مامون خوش آمد و گفت: «مرا این سخن از فتح بغداد خوشتر آمد که پسرش کرد» که پس از آن، علت نام‌گذاری فضل سهل به ذوالریاستین، طاهر به ذوالیمینین و ذوالقلمین که صاحب دیوان رسالت مامون است، می‌آید. اینجا اختلاف بین روایت‌ها است. در روایت طبری، به سبب نام گرفتن طاهر بن حسین، وقتی سپاه علی بن عیسی را مغلوب کرد به فضل بن سهل نوشت: «خدا بقای تو را دراز بدارد و دشمنانت را سرکوب کند و مخالفانت را فدایت کند. اینک که به تو می‌نویسم پسر علی بن عیسی در کنار من است و انگشترش را در انگشت من و خدا را سپاس، پروردگار جهانیان، پس فضل برخاست و مامون را به نام امیر مومنان سلام گفت، مامون، مردان و سرداران به کمک طاهر بن حسین فرستاد و او را ذوالیمینین و صاحب جبل‌الدین نام داد و هرکس از همراهان وی را کمتر از هشتاد بود به هشتاد بالابد. سخن از اینکه مامون منزلت فضل بن سهل را بالابد گویند وقتی مامون خبر یافت که طاهر علی بن عیسی را کشته و بر اردوگاه وی تسلط یافته و مامون را امیر مومنان نامیده و فضل بن سهل بدین نام به وی سلام گفته و نیز این خبر تایید شد که طاهر عبدالرحمان را کشته جمله سپاه وی تسلط یافته، فضل بن سهل را پیش خود خواند و در رجب این سال ناحیه شرق را از کوه همدان تا کوه تفتان و تبت طولاً، از دریای فارس و هند تا دریای دیلم و گرگان عرضاً بدو واگذاشت و سه هزار درم مقرری برای او نهاد و پرچمی بر نیزه‌ای دو شانه برای او بست و بیرقی نیز بدو داد و نامش را ذوالریاستین کرد. راوی گوید که شمشیر فضل بن سهل را نزد حسن بن سهل دیده بود که با نقره بر یکجانب آن نوشته بود «ریاست جنگ و بر جانب دیگر ریاست تدبیر» (طبری: ۵۴۶۶، ۱۳۷۵-۵۴۷۷) و در مورد ابن سماک و ابن عبدالعزیز نیز روایت طبری و بیهقی نزدیک به هم نقل شده است. تنها در این حکایت است که نام **اخبار خلفای عباسیان** در تاریخ بیهقی می‌آید.

مهم‌ترین نکته در خیانت‌های مربوط به دوره‌های هارون و پسران او، حضور آل برمک است که بیهقی از آن‌ها با نام نیک یاد می‌کند و در ضمن حکایت‌ها خبر از فروگرفتن آن خاندان بدست هارون می‌دهد. ابوحنیفه‌ی دینوری در *اخبار الطوال* داستان برمکیان را از قلم انداخته است. در حکایت فضل برمکی و یحیی علوی و امیری خراسان برعلی بن عیسی بن ماهان و تفضیل هدایای او (بیهقی: ۱۳۸۴، صص ۳-۵۴۲) که پیش از کارهای سوری صاحب دیوان خراسان می‌آید بیهقی اینگونه می‌نویسد: «واز این حدیث مرا حکایتی

سخت نادر و با فایده یاد آمده است واجب داشتم بنفش آن که در جهان مانند وی این که سوری کرد بسیار بوده است تا خوانندگان را فایده حاصل شود هر چند دراز گردد» (همان، ص ۵۳۳).

برابر قرار دادن حکایت‌هایی که از روزگار هارون و پسرانش نقل شده با حوادث تاریخ بیهقی نشان می‌دهد که بیهقی به آل برمک پیوندی دارد تا آنجا که در تفضیل هدایای سوری آن علاقه را نشان می‌دهد و در این حکایت علت برافتادن برمکیان را بیان می‌کند: « یحیی گفت ما از شدگانیم و کار ما آخر آمده است و سبب محنت بعد قضاء الله شماست تا برجایم سخن حق ناچار گویم و بتملق و زرق مشغول نشوم که به افتعال و شعبده قضای آمده بازنگردد که گفته‌اند اذا انتهت المدت و کان احتف فی الحیلت...» (همان، ص ۵۳۹).

- بخش چهارم حکایات، ذکر حکایت افشین و خلاص یافتن بودلف از وی است. بیهقی ناقل این حکایت را از اخبار خلفا، اسماعیل ابن شهاب می‌داند که از احمد بن ابی‌دواد قاضی القضاة معتصم شنیده است. در پایان سخن عبدالغفار و پیش از حکایت فضل سهل و حسین ابن مصعب می‌نویسد: «در اخبار رؤسا خواندم که شناس و او را افشین خواندندی از جنگ بابک خرمدین چون پرداخت و فتح برآمد و ببغداد رسید» (همان، ص ۱۶۸). این تضاد بین اخبار خلفا و رؤسا و نیز اینکه بیهقی شناس را افشین خوانده، جای تعجب است زیرا در اخبار الطوال می‌آید که افشین لقب گروهی از ایرانیان ناحیه اسروشنه است و حیدر بن کاووس (افشین)، سردار معتصم که در سال ۲۲۶ ه. ق عزل و متهم به کفر شد و در زندان از گرسنگی مرد. احمد بن ابی‌دواد، قاضی معروف هم در سال ۱۶۰ متولد و در سال ۲۴۰ درگذشت. همچنین در تاریخ یعقوبی، شناس ترکی نام سرداری است که معتصم او را به جنگ رومیان فرستاد (یعقوبی: ۱۳۶۶، ص ۵۰۱). طبری نیز سال ۲۲۰ را فرستادن معتصم افشین را حیدر پسر کاووس را به ولایت جبال برای پیکار با بابک ضبط کرده است (طبری: ۱۳۷۵، ص ۵۸۰۴) و این حکایت تنها در تاریخ بیهقی شکل داستانی به خود گرفته است و دیگر مورخان به ذکر روایت تاریخی بدون ذکر جزئیات بسنده کرده‌اند.

در انتهای این حکایت که از پس جریان بوبکر حصیری و پیش از بردار کردن امیر حسنک وزیر آمده؛ می‌نویسد: « هرکس از این حکایت بتواند دانست که این چه بزرگان بوده‌اند و همگان برفته‌اند و از ایشان نام نیکو یادگار مانده است و غرض ما از نوشتن این اخبار آن است تا خوانندگان را از آن فایده‌ای بحاصل آید و مگر کسی را از این بکار آید و چون از این فارغ گشتم به سر راندن تاریخ باز گشتم (بیهقی: ۱۳۸۴، ص ۲۲۱).

این حکایت همانند ذکر بردار کردن حسنک که پشت سر هم نیز می‌آید به نمایشنامه نزدیک می‌شود زیرا در آن قاسم ابن عیسی عجللی را شخصیت اول قراردادده و با تک‌گویی یا حدیث نفس این واقعه را به تصویر می‌کشد: «من با خویشانم گفتم یا احمد سخن و توقع تو در شرق و غرب روان است و تو از چنین سگی استخفاف کشی باز دل خوش کردم که هر خواری که پیش‌آید بیاید کشید از بهر بودلف را برخاستم و سرش را بوسیدم و بی‌قراری کردم سود نداشت بار دیگر کتفش بوسه دادم اجابت نکرد و باز بدستش آمدم و بوسه دادم و بدید که آهنگ زانو دارم تا ببوسم و از آن پس بخشم مرا گفت تا کی از این خواهد بود...» (همان، ص ۲۱۷).

دیگر حکایت‌ها که در تاریخ بیهقی می‌آید از جمله: اخبار موسی (ع)، قصه‌ی نصر احمد و علاج خشم خود، امیرنوح سامانی، در قدیم الدهر مردی بوده است نام وی زبرقان و الحکایه من عمر ابن للیث الامیر بخراسان فی الصبر بوقت نعت ابنه باید تنها در تاریخ بیهقی جستجو کرد زیرا در منابع تاریخی یاد شده این حکایات نیامده است.

نتیجه‌گیری

از بررسی حکایت‌ها و تطبیق آن با حوادث تاریخی می‌توان نتیجه گرفت که بیهقی صدای آن دسته از شخصیت‌های تاریخی را که کشف کرده است، تقلید می‌کند. این دخل و تصرف، نشانگر تمایل او به گروهی ویژه در تاریخ پیش از اوست مانند آل برمک و حسنک. ناگفته نماند که بیهقی در ذکر حکایت افشین از قدرت نویسندگی خود نیز استفاده کرده است و در دیگر حکایت‌ها به همان جزئی‌نگری تاریخی خود و برشی از آن بسنده می‌کند. زندگی انسان و حیات جامعه، موضوع اصلی یک اثر درونی و مجموعه ویژگی‌های فردی او را تشکیل می‌دهد. بیهقی، هر شخصیت را بر گرفته از نیروهای اجتماعی درباری با قلم خود به تصویر می‌کشد. هر چند که گاهی دچار لغزش و خطای تاریخی در ارجاع واقعیت‌های تاریخی می‌شود اما آن حادثه را به گونه‌ای می‌نویسد که خاطره‌اش را با خود زنده نگه می‌دارد. چگونگی تبدیل مواد خام در ذهن خلاق به بازآفرینی حکایت‌ها منجر شده است. تاریخ‌نگاری مانند بیهقی موفق شده است به مدد تشخیص ویژگی‌های مشترک در گروه‌های انسانی و با حفظ فردیت شخصیت‌ها گروه‌های جاودانی خلق کند. نتایجی که از تحلیل تاریخ بیهقی با چشم‌اندازی تازه مربوط به تاریخ‌نگاری اسلامی بدست آمده به قرار زیر است:

- کتاب، بازتاب ارزش‌ها، علایق، تجارب و شغل مولف است و نیز نشانه‌ای از مسائل عهد و زمانه‌ی او که وی را تحت تاثیر قرار داده است.
- کتاب دارای جنبه‌های آموزشی است و بر درس‌هایی که می‌توان از تاریخ آموخت تاکید دارد، و از توجه به صحت و واقعیت‌های تاریخی غافل نیست.
- تقیه در تاریخ بیهقی به میزان قابل توجهی به چشم می‌خورد؛ هم به منظور استتار احساسات و هم تشویق خوانندگان به این که مطالب را از زوایای مختلف بنگرند.
- عوامل ساختاری در این تاریخ، هم نشان دهنده‌ی ارزش‌های ذهنی نویسنده‌ی کتاب است و هم جانشینی برای پرسش‌ها و بدگمانی‌های او.

نمونه‌های اولیه‌ای که در زندگی واقعی به نوعی ذهن مورخ را برای خلق یک شخصیت برانگیخته است به عنوان یک نهاد با جریان ذهن و نیروی خلاقیت همسوی هم قرار می‌گیرد و حاصل آن همان بازآفرینی تاریخ است. شکل این باز آفرینی را می‌توان در شخصیت‌های تاریخی مشاهده کرد. در پایان ذکر این نکته لازم است که بگوئیم بیهقی، در بیان حکایات پیوندی روحی با حسنک و آل برمک داشته است تا آنجا که پای هارون و پسرانش را هم به تاریخ بیهقی کشانده است. این دو پیوند از حالت‌های درونی بیهقی در چگونگی کاربرد ساختار حکایت در حکایت و پرداخت شخصیت‌های تاریخی آن‌ها روشن می‌شود. با نگاهی بینامتنی به حکایت‌های تاریخ بیهقی دریافته می‌شود که برخی از حوادث تاریخی درون حکایت‌ها به شکل مستقیم و غیرمستقیم با روایت اصلی تاریخ ارتباط دارد و با ساختار و بافت تازه‌ای در متن به حیات خود ادامه می‌دهد. بیهقی با خواندن تواریخ گذشته به ایجاد رابطه‌ی بینامتنی دست می‌زند و البته حوادث تاریخی را به نام خود مصادره می‌کند.

منابع

- آلن، گراهام (۱۳۸۰) بینامتنیت، ترجمه‌ی پیام یزدانجو، تهران: نشر مرکز.
- ابن منظور (۱۹۹۷) لسان العرب، دارصادر: بیروت.
- احمدی، بابک (۱۳۸۵) ساختار و تاویل متن، تهران: نشر مرکز.
- المنجد فی اللغ و الاعلام (۱۹۸۶)، دار المشرق: بیروت.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۸۴) تاریخ بیهقی، تصحیح: علی اکبر فیاض، تهران: نشر علم.

- _____ (۱۳۸۸) _____، تصحیح و تعلیقات: محمدجعفر یاحقی و حسن سیدی، دوره‌ی دو جلدی، تهران: سخن.
- دادخواه تهرانی، محمدمهدی (۱۳۸۳) تحلیل زبان روایت در تاریخ بیهقی، پایان نامه کارشناسی ارشد: دانشگاه یزد.
- دانشنامه جهان اسلام (۱۳۷۸) زیر نظر غلامعلی حدادعادل، تهران: بنیاد دایره المعارف اسلامی.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳) لغت نامه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود (۱۳۶۶) اخبار الطوال، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشرنی.
- ساسانی، فرهاد (۱۳۸۳) «بینامتنیت پیشینه و پسینه نقد بینامتنی»، بیناب، شماره (۵ و ۶).
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۶۹) تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- عباسی، حبیب الله (۱۳۸۷) «حکایت‌های عرفانی و نقش آن‌ها در گفتمان مثنوی صوفیانه»، پژوهشگاه علوم انسانی، شماره (۵۸).
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۷۰) مروج الذهب، دوره دو جلدی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی فرهنگی. پ.
- مقدادی، بهرام (۱۳۷۸) فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی، از افلاطون تا عصر حاضر، تهران: فکر روز.
- والدمن، مریلین (۱۳۷۵) زمانه، زندگی و کارنامه بیهقی، ترجمه‌ی منصوره اتحادیه، تهران: نشر تاریخ ایران.
- یادنامه ابوالفضل بیهقی (۱۳۸۸) مجموعه‌ی سخنرانی‌های مجلس بزرگداشت ابوالفضل بیهقی، مشهد ۲۱ تا ۲۵ شهریور ۱۳۴۹، به کوشش محمدجعفر یاحقی، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- یعقوبی، احمد بن ابویعقوب، ابن واضح (۱۳۶۶) تاریخ یعقوبی، دوره‌ی دو جلدی، ترجمه‌ی محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی فرهنگی.